

نوع مقاله: ترویجی

بازخوانی «گناه نخستین» از منظر پولس و امام خمینی

هادی واسعی / استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

hadivasei4@gmail.com  orcid.org/0000-0002-3582-155X <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۲۱

دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۶

چکیده

عصیان آدم^ع در بهشت برزخی با تلقی‌ها و تفاسیر گوناگونی روبه‌رو شده است که یکی از این تفاسیر، تفسیری است که پولس ارائه داده است؛ تفسیری که موجب آموزه‌های انحرافی، مانند گناه ذاتی و آلودگی سرشت انسان‌ها، و بی‌حاصلی شریعت، و اعتقاد به تثلیث و... در عقائد مسیحیت اولیه شده است. در حالی که در نگاه امام خمینی^ع با توجه عصمت انبیاء^ع، عصیان آدم^ع در آن عالم که دار تکلیف نبوده، در واقع نوعی توجه به کثرت و چشم‌پوشی از وحدت بوده است؛ و همین امر سبب هبوط آدم و حوا شده است و نه تنها سرشت‌ها آلوده نشده و بر فطرت اولیه خود باقی مانده؛ بلکه راه شکوفایی این فطرت، عمل به شریعت الهی دانسته شده است. هدف این پژوهش ارزیابی نگرش و مقایسه تطبیقی با شیوه‌ای توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای، میان نگاه پولس و امام خمینی^ع به واقعه عصیان آدم و حوا در بهشت برزخی است. نتیجه این تحقیق بیانگر آن است که چگونه نگاه غلط و غیراصولی و غیرعقلانی پولس، سبب بزرگ‌ترین انحراف در عقاید مسیحیت شده است؛ در حالی که با نگاه امام خمینی^ع مخالفت با نهی ارشادی در واقع زمینه‌ساز ضرورت هبوط آدم و مقام خلیفه‌الهی در زمین بوده است.

کلیدواژه‌ها: آدم^ع، امام خمینی^ع، پولس، گناه نخستین، سرشت آلوده، شریعت.

مقدمه

مطالعه مقایسه‌ای بین سه دین توحیدی است؛ و همچنین مقاله «مفهوم گناه نخستین در ادیان و اساطیر» (کاویانی پویا، ۱۳۹۹) به این امر می‌پردازد که آیا داستان گناه نخستین، حقیقتی است که واقع شده است و یا صرفاً «اندیشه‌ای اساطیری» است؟

نوآوری تحقیق حاضر در بررسی دو دیدگاهی است که در یک دیدگاه اعتقاد بر این است که سرشت‌ها آلوده شده و شریعت الهی قادر به تطهیر آن نیست؛ و دیدگاه دیگر که معتقد است لازمه رشد و کمال انسان در گرو عمل به شریعت است؛ پس باید این عصیان تحقق می‌یافت و انسان هبوط می‌کرد و به زمین می‌آمد.

۱. پولس و گناه نخستین

پولس یک یهودی از قبیله بنیامین و تبعه آزاد روم و اهل ترسوس آسیای صغیر بوده است. ترسوس را از شهرهای سیلیسیس در جنوب غربی آسیای صغیر و کنار دریای مدیترانه نام برده‌اند. شغل او خیمه‌دوزی (اعمال، ۱۸:۳) و نام واقعی او *ساولوس* ذکر شده است که در برگردان عبری *سائول* به معنای تقاضا شده می‌باشد (آشتیانی، ۱۳۸۹، ص ۲۵۱). پدرش شهروند رومی بود؛ به این معنا که در عین یهودی بودن، توانسته بود با پول و ثروتی که داشت شهروند رومی شود.

آنچه که از پولس مهم است اینکه وی در شکل‌گیری معتقدات کلامی امروز مسیحیت نقش بسیار مهمی به عهده داشته؛ با اینکه وی نه تنها حواری نبوده، بلکه در ابتدا یکی از دشمنان مسیحیان نخستین بوده است و به آزار و اذیت و شکنجه آنها می‌پرداخت؛ و آنچنان که خودش نقل می‌کند، زمانی که برای برانداختن مسیحیان دمشق در حدود سال ۳۴م عازم آن شهر بود و هنگامی که به نزدیکی شهر رسید، تجربه دینی سرنوشت‌سازی به ادعای خودش برایش رخ داد، که شرح آن در باب‌های ۹ و ۲۲ کتاب اعمال رسولان آمده است؛ و از آن‌پس وی یکی از پیروان مسیح شد (میشل، ۱۳۸۲، ص ۵۴)، و ادعا کرد که «دیگر من نیستم که زنده‌ام، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» (غلاطیان، ۲: ۲۰).

اینکه چگونه یک یهودی دشمن مسیح و مسیحیان، یک‌باره مکاشفه‌ای به او دست دهد و مسیح بر او ظاهر می‌شود و او از دشمنی با مسیحیت تبدیل به مبلغ جهانی مسیحیت می‌شود، امری است که به داستان بیشتر شبیه است تا واقعیت؛ ولی آنچه که مسلم

داستان عصیان آدم^ع قبل از هبوط به زمین در متون دینی هر سه دین ابراهیمی آمده است؛ که با تفاوتی، هم در نقل و هم در تفسیر، عصیان و آثار آن بر انسان مواجه شده، که مهم‌ترین آنها تفسیری است که پولس در مسیحیت از این عصیان دارد و آن را گناه نخستین نامیده و معتقد است سبب آلودگی ذات و سرشت بشریت به پلیدی و نیز موجب پیدایش مرگ در جهان شده است. گرچه پولس از حواریون نبود؛ ولی آموزه‌های او بعد از مدتی مورد قبول کلیسا قرار گرفت و رسمیت پیدا کرد و تأثیری بر اندیشه‌های بزرگان مسیحیت، مانند آگوستین قدیس و توماس آکوئیناس گذاشت.

واژه گناه در فرهنگ معین به معنای بزه، جرم، نافرمانی و معصیت و اثم... آمده است (معین، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۴۳۲)؛ و واژه عصیان در مفردات راغب اصفهانی به خروج از طاعت معنا شده است (راغب اصفهانی، ۱۹۹۸، ص ۳۷۷). در مبانی فقهی و کلامی شیعه، امر الهی به دو امر مولوی و ارشادی تقسیم می‌شود که ذنب و اثم و گناه تشریحی به فرامین مولوی اختصاص دارد؛ اما عصیان و سرپیچی در فرامین ارشادی، آثار تکلیفی گناه تشریحی را ندارد و این وجه تمایز اساسی در تلقی معنای عصیان در آیه شریفه قرآن در مورد حضرت آدم^ع است. با این بیان که، پولس عصیان آدم را اولین گناه صورت‌گرفته در عالم، توسط انسان می‌داند که آثار آن در ذریه او ظاهر شده است و نفوس بشری را آلوده کرده است؛ درحالی که با نگاه امام خمینی^ع قبل از تشریح دین و شریعت فرامین الهی جنبه ارشادی دارد و هرگز گناه اصطلاحی تحقق پیدا نکرده است. حال با توجه به این امر سؤال اصلی پژوهش این است که حقیقت گناه نخستین از منظر پولس و امام خمینی^ع چیست؟ و سؤال فرعی این است که مبانی پولس در طرح ورود گناه به عالم و تحقق مرگ و آلودگی و تغییر سرشت انسان‌ها چیست؟ امام خمینی^ع با چه مبنایی عصیان آدم را در آن عالم، امری ضروری و لازم‌التحقق می‌داند؟ پژوهش حاضر سعی دارد تفاوت دو دیدگاه را از واقعه عصیان آدم و حوا نشان دهد و به آثار و نتایج این دو دیدگاه بپردازد.

تحقیقات صورت‌گرفته در این زمینه، خالی از این نگاه هستند که برای نمونه می‌توان به کتاب *گناه نخستین* (زارع‌پور، ۱۳۷۵) اشاره کرد که منحصر در بررسی نظریات پولس است؛ و یا کتاب *بررسی گناه نخستین در ادیان ابراهیمی* (میرتبار، ۱۳۹۴)، که در واقع

خداوند از خاک زمین، آدم را سرشت، سپس در بینی آدم روح حیات دمیده، به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد. سپس خداوند آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن کار کند و از آن نگهداری کند، و به او گفت: از همه میوه‌های درختان باغ بخور، بجز میوه درخت شناخت نیک و بد؛ زیرا اگر از میوه آن بخوری، مطمئن باش خواهی مرد» (سفر پیدایش، ۲: ۱۷: ۱۵).

در این آیات، خداوند حضرت آدم را نهی می‌کند که از درخت «شناخت و نیک بد» تناول نکند و اگر از آن بخورد خواهد مرد. در آیات دیگر همین باب خداوند درخت شناخت نیک و بد را درخت «حیات نامیده است (پیدایش، ۱: ۱۰)، که خوردن از آن، یعنی سرپیچی از امر خداوند، و سبب مرگ انسان خواهد شد. سقوط انسان و هبوط آنها و بیرون رانده شدن آنها به زمین، در باب سوم سفر پیدایش، بعد از وسوسه مار آغاز می‌شود. چون حوا به مار گفت: ما اجازه داریم از میوه همه درختان بخوریم بجز میوه درختی که در وسط باغ است؛ خدا امر فرموده است که از میوه درخت نخوریم؛ حتی آن را لمس نکنیم، وگرنه می‌میریم (پیدایش، ۳: ۵). مار گفت مطمئن باش نخواهید مرد؛ بلکه خداوند خوب می‌داند زمانی که از میوه آن درخت بخورید، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا می‌شوید و می‌توانید خوب را از بد تشخیص دهید... پس از میوه درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد... سپس خداوند به آدم فرمود: «چون از میوه آن درخت خوردی، که به تو گفته بودم نخور، ...»؛ پس خداوند او را از باغ عدن بیرون راند، تا برود و در زمینی که از خاک آن سرشته شده بود، کار کند... (پیدایش، باب ۳ و ۲: ۲۴-۱۷).

پولس با استناد به این آیات، معتقد شد که عصیان را که آدم و حوا در بهشت مرتکب شدند، سبب شد که دو امر اتفاق بیفتند؛ یکی اینکه گناه تحقق پیدا کرد و دوم اینکه با تحقق گناه «مرگ» وارد زندگی انسان شد. شاید واضح‌ترین و صریح‌ترین سخن پولس در نامه او به رومیان است که می‌گوید: وقتی آدم گناه کرد، گناه او تمام نسل بشر را آلوده ساخت و باعث شیوع مرگ در سراسر جهان شد، و در نتیجه همه چیز دچار فرسودگی و تباهی گشت؛ چون همه انسان‌ها گناه کردند (رومیان ۱۳: ۱۲). و نیز می‌گوید: آدم با گناه خود، باعث مرگ عده بسیاری شد (همان: ۶).

پولس توضیح نمی‌دهد که اگر آدم و حوا گناه کردند و گناه آنها سبب هبوط آنها شد، چرا نفوس فرزندان آنها آلوده گشت؟ و به چه جرم و گناهی

است تأثیر گذاری بسیار زیاد پولس بر مباحث کلامی و اعتقادی مسیحیت و ساختن ساختاری از اندیشه است، که نه در تاریخ ادیان ابراهیمی سابقه داشته، و نه با اصول و سنت‌های مسیحیت اولیه و اناجیل همگون شباهت دارد. مع‌الوصف مسیحیان امروزی سخنان پولس را به مثابه سخنان مسیح می‌دانند.

او قبل از مسیحی شدن با مکتب عرفانی گنوسی آشنا بوده و به عقیده کارناک از متفکرین معاصر آلمانی، پولس از فیلیون فیلسوف و متفکر یهودی متأثر بوده است. آنچه را که پولس در مسیحیت ابداعی خود به عنوان آموزه‌های عیسای مسیح تعلیم داد، در واقع التقاطی بود از اندیشه‌های گنوسی و تفکرات حاکم بر فضای عرفانی یونانی و تفکرات یهودی یونانی‌مآبی که از اساس در آموزه‌های پیامبران پیشین الهی وجود نداشته و قواعد عقلی و برهانی بدیهی و روشن مخالف آن هستند (آشتیانی، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

ویل دورانت معتقد است که بعد از عیسی ﷺ نه تنها شرک از میان نرفت، بلکه توسط بعضی از حواریون و شخص پولس، شرک اعتقادی حیات جدیدی یافت (دورانت، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۶۹۶).

نیچه فیلسوف آلمانی، مسیحیت تاریخی را «مسیحیت پولسی» می‌نامد، نه آئین عیسی مسیح (نیچه، ۱۳۷۶، ص ۵۴). پولس مدعی است که سخنان او از حکمت الهی بهره دارد و انجیلی را که او تبلیغ می‌کند و سخنانی را که به زبان می‌آورد، وحی و الهام خداوند از طرف عیسی مسیح به اوست (غلاطیان، ۱: ۱۱-۱۲).

مهم‌ترین آموزه‌های انحرافی پولس در مسیحیت را می‌توان در نظریات عصیان آدم - گناه نخستین - سرشت آلوده، لعنت شریعت و تئوری نجات دنبال کرد؛ که ابتدا به طرح این انظار پرداخته می‌شود و سپس این آموزه‌ها را در منظومه فکری امام راحل مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ تا تفاوت نوع گناه و تفسیر و تبیین الهی و عرفانی امام خمینی ﷺ با تبیین التقاطی و نگاه انحرافی پولس به این آموزه‌ها مشخص و معین گردد. لازم به ذکر است که بیشتر آموزه‌های پولس در رسالات چهارده‌گانه منسوب به او در عهد جدید موجود است؛ گرچه از این میان، استناد هفت رساله به او قطعی تر به نظر می‌رسد (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۴۷۱).

۲. عصیان آدم ﷺ

در کتاب عهد عتیق، در سفر پیدایش تورات، بعد از داستان خلقت انسان، خداوند متعال آدم و حوا را در بهشت عدن قرار داد: «آنگاه

تا قرن‌ها تمام انسان‌هایی که به دنیا می‌آمدند، دارای سرشت آلوده شدند؛ چرا انسان‌ها حتی انبیاء معادالله با سرشت آلوده به دنیا می‌آیند؟

و از این گذشته، چگونه داستان حضرت آدم و حوا که در سفر پیدایش مطرح شده است، هیچ اشاره‌ای به گناه ذاتی نشده و هیچ گفته‌ای از سرشت‌های آلوده به میان نیامده است؟ و حتی در عهد جدید در اناجیل صحتی از ذات‌های آلوده به گناه و انسان‌های در اسارت گناه، سخن به میان نیامده است؟! بلکه برعکس درخت ممنوعه در سفر پیدایش «درخت حیات» و «درخت شناخت نیک و بد» نامیده شده است؛ و نهایت تنبیه الهی در مورد آدم و حوا این است که از بهشت رانده شدند و آدم باید با رنج و زحمت، کسب معاش کند و تا آخر عمر از عرق پیشانی‌اش نان بخورد، و حوا باید درد زایمان تحمل کند و مار که سبب فریفتن آن دو نفر شده بود، باید روی شکمش راه برود؟! (سفر پیدایش، ۳:۳۰-۱۶).

جالب است که در ادامه آمده است: پس خداوند فرمود: حال که آدم مانند ما شده و خوب و بد را می‌شناسد، نباید گذاشت از میوه درخت حیات بخورد و تا ابد زنده بماند؛ پس خداوند او را از باغ عدن (بهشت) بیرون راند (همان، ۳۳).

بنابراین آدم و حوا، نه تنها ذاتی پلید و سرشتی آلوده پیدا نکردند؛ بلکه چون از درخت معرفت نیک و بد خوردند، مانند خداوند شدند و خوب و بد را شناختند. چگونه از این فقرات سفر پیدایش، که خداوند آدم را به صورت خود آفرید، و آدم با ارتکاب درخت ممنوعه به شناخت نیک و بد رسید و مانند خدا شد، پولس گناه ذاتی بیرون می‌آورد؟! و نه تنها آدم، بلکه تمام نسل او آلوده به گناه ذاتی می‌شوند و اسیر و غلام گناه؟! به طوری که اختیاری برای گناه نکردن ندارند. با گناه آدم، انسان ذاتاً گناهکار شد و گناه یک امر ذاتی شد. منظور پولس از آدم حضرت آدم ابوالبشر است؛ چون گناه آدم گناه شخص نبود و نزد او باقی نماند و به همه بشریت و نسل او سرایت کرد و جوهر انسان را فاسد کرد.

مفهوم گناه، نقطه ثقل انسان‌شناسی پولس است. تمام انسان‌ها، چه یهودی و چه غیریهودی، گناهکار هستند. گناه استغناء جستن انسان است از خدا. غرور و کبر اوست که می‌خواهد با خرد خویش حیات دنیویش را اداره کند (ایلخانی، ۱۳۷۴).

پولس در واقع با این بحث کلامی که نه تنها در متون اصلی مسیحیت؛ بلکه در هیچ‌یک از ادیان گذشته سابقه نداشت؛ نه تنها

بدعتی جدید پدید آورد، بلکه بدعت‌های دیگری را در کنار طرح مسئله گناه ذاتی مطرح کرد، که باز تا زمان او سابقه نداشت، و آن نفی شریعت است.

۳. لعنت شریعت

پولس بعد از طرح مسئله گناه ذاتی و سرشت آلوده انسان‌ها، معتقد شد که در واقع شریعت الهی که به شریعت موسوی رسیده بود، نه تنها قدرت و خاصیت نجات دادن انسان‌ها را نداشت، بلکه موجب توجه بیشتر به دنیا می‌شد (همان). او معتقد بود که احکام الهی ما را به بندگی گرفته بود و ما در واقع اسیر و عبد شریعت بودیم و با آمدن مسیح، ما دیگر از بند شریعت رها شده‌ایم و آزاد گشتیم و دیگری نیاری به شریعت نیست.

البته واژه‌ای است که پولس بیش از همه از آن سخن گفته و آن را تکرار کرده است، در رساله غلاطیان که رساله‌ای نسبتاً کوتاه است، بیش از ۲۵ بار و در رساله رومیان، که اندکی طولانی‌تر است، بیش از هفتاد بار از کلمه شریعت استفاده شده است. البته مراد پولس از شریعت در بیشتر موارد، کل شریعت موجود در عهد عتیق و معادل شریعت موسوی است (صادق‌نیا، ۱۳۸۴، ص ۲۸).

اعتقاد پولس نسبت به شریعت این است که بعد از گناه نخستین و سرشت آلوده انسان و پیدایش مرگ در جهان، خداوند شریعت را برای بشر قرار داد تا او را از آثار این گناه برهاند و او را نجات دهد. پس شریعت حکم نگهبان و مراقب برای انسان بود؛ آن هم انسانی که دوره کودکی و طفولیت خود را می‌گذراند. ولی نه انسان توانست از بار گناهان رها شود و نه شریعت توانست که انسان را نجات دهد. در واقع گرچه شریعت، مقدس و روحانی است؛ ولی از ابتدا نجات انسان توسط شریعت وجود نداشت، و تنها دلیل پیدایش آن، گناه آدم و هبوط و افول او و گرفتاری‌اش در طبیعت جسمانی و فاسد است (همان، ص ۲۹).

هنگامی که آدم مرتکب گناه شد، تقدیر فوق طبیعی، نژاد انسان را دگرگون کرد و سرپیچی او مجازات ابدی را برای انسان‌ها در برداشت (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۷۳).

پولس معتقد است که با گناه آدم در بهشت، انسانی که صورت خدایی داشت و قرار بود جاودانه زندگی کند و خلود داشته باشد، در اثر این نافرمانی انسان سقوط می‌کند و خروج و یا اخراج او از بهشت که توانست این جایگاه و موقعیت را حفظ کند، دچار تنزل از آن

درواقع، با عصیان انسانی (آدم) مرگ و گناه وارد جهان شد؛ و با مرگ انسانی (مسیح پسر خداوند) گناه از جهان رخت بر بست و حیات و امید به مردم اعطا شد؛ و به عبارت دیگر، چوبی سبب هلاکت و نابودی و گرفتاری انسان شد (منظور درخت ممنوعی است که آدم و حوا از آن خوردند)، و نیز چوبی که سبب نجات و پاکی و طهارت و امید انسان‌ها گشت (منظور صلیبی است که حضرت مسیح علیه السلام روی آن کشته شد).

به همین علت، خدا طرح دیگری برای نجات ما تهیه دید؛ او فرزند خود عیسی مسیح را در بدنی مانند بدن انسانی ما به این جهان فرستاد؛ با این تفاوت که بدن او مثل بدن ما تحت سلطه گناه نبود. او آمده و جانش را در راه آموزش گناهان ما قربانی کرد، تا ما را از سلطه گناه آزاد کند. پس ما قادریم اکنون خدا را اطاعت کنیم؛ زیرا عنان زندگی ما در دست روح خداست، نه در دست طبیعت کهنه و گناه آلود ما (رومیان: ۴-۸).

با ایمان به مسیح، همه از گناه نجات می‌یابند؛ چون مسیح آمد تا سرشت‌های آلوده را پاک سازد و آنچه که در طول تاریخ با شریعت انجام نشد و نمی‌شد، با ریخته‌شدن خون پسر خدا انجام شود؛ یعنی گناه همه را یک‌جا بخرد و طبیعت‌ها را جدید سازد و درون‌ها را تطهیر کند و ذات و سرشت انسان‌ها از آن‌ها پاک گردد.

در اثر کاری که مسیح در حق ما انجام داد، خدا راهی مهیا کرد تا همه چیز را به سوی خود باز آورد... مسیح با فدا کردن بدن انسانی خود بر روی صلیب، ایجاد چنین رابطه‌ای را با خدا ممکن ساخته است (کولسیان، ۱: ۲۳)؛ چنانچه همه در آدم می‌میرند، همه در مسیح زنده خواهند شد (قرنتس، ۱۵: ۲۲).

پولس ایمان به مسیح را نوعی پسرخواندگی برای انسان‌ها می‌داند؛ اصطلاحی که تا قبل از پولس این واژه به کار نرفته بود. مراد از این واژه از نگاه و الهیات مسیحی، نوعی رابطه خاص بین انسان و خداست (صادق‌نیا، ۱۳۸۴، ص ۴۰). این رابطه پسرخواندگی میان انسان و خدا بر پایه عشق و محبت استوار است؛ چون در واقع، انسان از طبیعت جسم رها شده و با روح القدس پیوند خورده است؛ چون تنها ایمان است که انسان را پسرخوانده خدا می‌کند؛ اما این چگونه تحقق پیدا می‌کند؟

۵. راه تحقق ایمان

از نگاه پولس، ایمان عمل دنیوی نیست؛ بلکه رهایی از دنیا و آنچه

مقام و جایگاه شد و با تنزل آدم از بهشت، شریعت هم با او نازل شد. پس اگر آدم دچار گناه و تنزل نمی‌شد، شریعت هم هرگز نازل نمی‌شد (غلاطیان، ۱۹۳). با این بیان می‌توان گفت که پولس شریعت را نجات و سبب تطهیر انسان نمی‌داند؛ بلکه نوعی تکلیف و عقوبت به خاطر گناه انسان می‌داند. پس انسان نه تنها با شریعت نجات نمی‌یابد؛ بلکه دائم به او یادآوری می‌شود که او اسیر گناه است و راه نجات و رهایی از گناه، شریعت نیست؛ بلکه نجات و رهایی را خداوند در عیسی مسیح قرار داده است.

۴. راه نجات از گناه

همان‌طور که بیان شد، پولس راه نجات را نه تنها در شریعت نمی‌داند؛ بلکه شریعت را فقط پی‌بردن انسان به گناه خود می‌داند؛ پس ده فرمان موسی چه نقشی در نجات انسان از گناه دارد؟ ده فرمان به این دلیل اعطا شد تا بر تمام مردم مسلم شود که تا چه حد احکام خدا را زیر پا گذاشته‌اند (رومیان: ۵-۲۰).

اما حقیقت امر این است که هرگاه بکوشیم نجات و سعادت الهی را از راه انجام احکام شریعت به دست آوریم، همیشه نتیجه‌اش این می‌شود که مورد خشم و غضب خداوند قرار می‌گیریم؛ زیرا هیچ‌گاه موفق نمی‌شویم آن احکام را کاملاً رعایت کنیم (رومیان، ۴، ۱۵).

پولس نجات از گناه را در فیض الهی می‌داند؛ فیضی که سبب شد خداوند مسیح پسر خودش را از طریق رحم زن به دنیا بفرستد و او بالای دار رود و به صلیب کشیده شود، تا گناه همه بشریت را پاک سازد و خون خودش را فدیهای در مقابل عصیان آدم سازد. عیسی کفاره گناه آدم شد و با تسلیم شدن کامل و اطاعت مطلق، دیواری را که گناه بین خدای مطلق و انسان متمرد قرار داده بود، منهدم کرد و این را کسی می‌توانست انجام دهد که خودش بی‌گناه باشد (میشل، ۱۳۸۲، ص ۸۸).

پس چون به وسیله ایمان به مسیح، در نظر خدا پاک و بی‌گناه محسوب شدیم؛ از رابطه مسالمت‌آمیزی با خدا بهره‌مند هستیم. این رابطه زمانی ایجاد شد که خداوند ما، عیسی مسیح، جانش را روی صلیب در راه ما فدا کرد. به سبب همین ایمان است که عیسی مسیح ما را در چنین مقام و موقعیت عالی و ممتازی قرار داده است (رومیان ۵: ۲) ... بلی گناه آدم برای همه محکومیت به همراه آورد؛ ولی عمل شایسته و مقدسی که مسیح انجام داد، همه را از محکومیت رهایی بخشید و به ایشان زندگی داد (رومیان: ۱۹-۵).

که به آن تعلق دارد، می‌باشد. ایمان رهایی از خود و عقل و توانایی دنیوی است؛ ایمان امری درونی و ملکوتی است که به آسمان‌ها مربوط می‌شود؛ ایمان جذبه و کشش به‌طرف واقعیت جاودان نادیدنی است (ایلخانی، ۱۳۷۴).

در نامهٔ دوم، پولس به قرتیان می‌گوید: کتاب آسمانی می‌فرماید: «چون ایمان دارم آن را به زبان می‌آورم؛ پس ما نیز چون همان ایمان را به‌خدا داریم، با دلیری پیغام انجیل را اعلام می‌کنیم» (دوم قرتیان: ۴-۱۳). بعد از ایمان به مسیح، باید غسل تعمید انجام داد. با غسل تعمید بعد از ایمان به مسیح، گناه انسان شسته می‌شود و انسان از لباس گناه ذاتی خارج می‌شود و تولد جدیدی پیدا می‌کند و با روح‌القدس پیوند می‌خورد.

هنگامی که به‌سوی مسیح آمدید، او شما را از میان امیال و خواسته‌های ناپاک‌کنان آزاد ساخت؛ اما نه به‌وسیلهٔ یک عمل انسانی، یعنی سنت ختنه؛ بلکه با یک عمل روحانی، یعنی شست‌وشوی روح شما؛ زیرا زمانی که غسل تعمید گرفتید، درواقع، طبیعت کهنه و گناه‌کارتان با مسیح مرد و دفن شد؛ سپس با مسیح زنده شدید و حیاتی نوین آغاز کردید. تمام اینها در اثر این بود که به کلام خدای توانا ایمان آوردید؛ خدایی که مسیح را پس از مرگ زنده کرد (کولیان: ۲-۱۳).

با ایمان به مسیح و اقرار زبانی و غسل تعمید، پولس معتقد است که روح جدیدی می‌یابیم و آن ذات پلید سابق می‌میرد و روح تازه و حیات جدیدی در انسان شکل می‌گیرد. در این حیات جدید، شریعت دیگر جای ندارد؛ چون از شریعت کاری برنمی‌آمد و باید وعدهٔ جدید خداوند می‌رسید، که همان نزول فرزندش عیسی مسیح برای نجات بشریت از یوغ گناه بود.

همهٔ شما نیز که پیغام نجات‌بخش انجیل را شنیدید و به مسیح ایمان آوردید، به‌وسیلهٔ روح‌القدس مَهْر شدید، تا مشخص شود که متعلق به مسیح هستید. خداوند از زمان‌های گذشته وعده داده بود که روح‌القدس را به همهٔ مسیحیان عطا کند (افسس: ۱-۱۲).

نتیجهٔ اینکه، از نگاه پولس:

الف. عصیان آدم قبل از هبوط به زمین، گناه به معنای اصطلاحی بود و عقوبتی در پی داشت.

ب. عقوبت این گناه این بود که ذات آدم و حوا را آلوده ساخت.

ج. این عقوبت فقط در آدم و حوا باقی نماند؛ بلکه به تمام

نسل‌های او سرایت کرد و همهٔ کسانی که بعد از آدم و حوا به‌دنیا

آمدند، دارای سرشتی پلید و ذاتی آلوده بودند؛ حتی کودکان. د. شریعت درواقع نوعی عقاب و تنبیه برای نسل‌های آلوده بود و شریعت توان نجات انسان‌ها را از گناه نداشت.

ه. خداوند برای نجات انسان‌های آلوده پسرش مسیح را به زمین فرستاد تا با مصلوب شدنش، گناه همهٔ بشریت را پاک سازد. و. راه بهره‌بردن از این نجات و فیض الهی، ایمان به مسیح و انجام غسل تعمید و مراسم هفت‌گانه است.

۶. عصیان آدم از منظر امام خمینی

با مروری بر اندیشه و نگاه کلامی و عرفانی امام خمینی از داستان عصیان آدم در بهشت، و فلسفهٔ این عصیان و تأثیر آن و تئوری نجات از آن، با عمق نگاه امام راحل، و ظرافت تحلیل دقیق ایشان از عصیان و گناه و هبوط و سر نهفته در آنها آشنا می‌شویم.

۷. عصیان آدم

امام خمینی همهٔ انبیاء الهی را معصوم می‌داند و این از مسلمات تفکر کلامی شیعی است؛ زیرا عصیان و گناه پیامبران سبب می‌شود اعتمادی به وحی آنها ایجاد نشود. چون اگر پیامبر خدا معصوم نباشد و خطا و گناه کند، دیگر نمی‌توان به گفته‌های او - که وحی الهی است - یقین کرد. از این گذشته، عصیان پیامبران سبب می‌شود که از حیث اخلاقی برای امت خودشان نتوانند الگو واقع شوند. بنابراین عصیان و عدم عصمت انبیاء سبب می‌شود که مؤمنان و پیروان آنها، الگویی را برای اقتدا و پیروی نداشته باشند. ضمن اینکه اگر پیامبران معصوم نباشد، تأثیر حرف آنها بر قلوب مردم و امتشان از بین می‌رود. این اصول کلامی است که همهٔ عالمان و بزرگان شیعه به آن اذعان و اعتقاد دارند.

آنچه که از ضرورت عصمت انبیا گفته شد، عصیان و گناه در مقابل امر مولوی الهی است، نه امر ارشادی؛ زیرا در مبانی اسلام بعد از هبوط آدم به روی زمین، وحی و هدایت الهی آغاز می‌شود و از آن به بعد، سر پیچی از امر الهی، گناه به معنای گناه تشریحی و گناه دینی محسوب می‌شود. «فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْهُ هُدًى...» (بقره: ۳۸)؛ که هدایت خداوند بعد از هبوط آدم و حوا روی زمین بوده است و پیش از آن، هدایت و دینی تشریح نشده بود تا گناه مصطلح تحقق پیدا کند؛ بنابراین آن امر الهی در بهشت برزخی و قبل از هبوط روی زمین امر ارشادی بوده است.

۸. عصمت مطلقه

با توجه به مباحث عرفانی امام راحل علاوه بر قائل بودن عصمت مطلقه برای جمیع انبیاء، قائل به عصمت برای بعضی از انبیاء و خصوصاً وجود مبارک رسول اکرم ﷺ هستند که از آن به فتح مطلق نام می‌برند. وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ صاحب فتح مطلق است و دارای عصمت کبراست و دیگر معصومان به تبعیت آن ذات مقدس، دارای آن مقام اند و آن حضرت دارای مقام خاتمیت است که کمال علی‌الاطلاق است، و چون اوصیای او از طینت او منفصل و با فطرت او متصل‌اند، صاحب عصمت مطلقه به تبعیت او هستند و آنها را تبعیت کامله است؛ و اما بعضی از معصومان از انبیاء و اولیاء ﷺ صاحب عصمت مطلقه نیستند و از تصرف شیطانی خالی نمی‌باشند؛ چنانچه توجه آدم ﷺ به شجره، از تصرفات ابلیس بزرگ است (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۶۰).

ایشان براساس مبانی عرفانی، حضرت آدم ﷺ را گرچه صاحب عصمت می‌دانند؛ ولی با توجه به مرتبه عصمت، عصمت مطلقه را برای وجود مبارک رسول اکرم ﷺ و اولاد معصومش ﷺ قائل است؛ و عصمت غیرمطلقه را برای سایر انبیاء و از جمله حضرت آدم ﷺ: «و صاحب عصمت مطلقه، به هیچ وجه، شیطان و ابلیس بزرگ بر نفس شریف آنها راهی ندارد. و از این روست که شیطان توانست برای لحظه‌ای حضرت آدم را دچار لغزش کند» (همان، ص ۶۱).

۹. داستان خلقت انسان در قرآن کریم

باید توجه داشت که در کتاب تورات، سفر پیدایش در داستان خلقت آدم و حوا، اشاره‌ای به جایگاه انسان و مقام خلیفه‌اللهی و تعلیم اسماء توسط خداوند بر آدم ﷺ و خبر دادن آدم از این تعلیم اسماء به فرشتگان و امر خداوند به فرشتگان برای سجده بر آدم ﷺ وجود ندارد؛ و نقل این ماجرا بسیار ساده و ابتدایی است. تنها اشاره‌ای که به گونه‌ای به مقام و جایگاه آدم ﷺ در کل نظام آفرینش دلالت دارد، در چند آیه بیشتر خلاصه نمی‌شود. در سفر پیدایش بعد از خلقت زمین و آسمان، خداوند می‌فرماید: «و خدا گفت: آدم را به صورت ما و شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کند؛ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید» (سفر پیدایش، ۱-۲۷، ۲۶).

در این بیان، به دو معنا اشاره شده است: یکی به خلق انسان بر صورت خداوند، و دوم حکومت انسان بر زمین و بر موجودات جاندار دریایی و هوایی و خزندگان.

اما این داستان در قرآن کریم به نحو عمیق‌تر و گسترده‌تری بیان شده است؛ که داستان عصیان آدم را باید در همان فضای ترسیم شده مورد بررسی قرار داد.

در قرآن کریم بحث خلقت انسان به عنوان خلیفه‌الله در زمین مطرح شده است؛ و انسان قبل از هبوط، در حظیره‌القدس الهی بوده است. در آنجا خداوند به آدم ﷺ اسماء را تعلیم می‌دهد و سپس این تعلیم اسماء را به فرشتگان عرضه می‌دارد، که اقرار کنند که آنها در آموختن این اسماء ناتوان بوده‌اند. آنگاه خداوند متعال فرشتگان را امر می‌کند که بر آدم سجده کنند و مرحله بعد، خداوند به آدم و حوا می‌فرماید که در بهشت (برزخی) اسکان گزینید و از همه درخت‌های آن بخورید و فقط به این درخت نزدیک نشوید. در واقع چهار مرحله و یا مقام در داستان خلقت آدم ﷺ در قرآن مطرح شده است:

مرحله خلقت آدم و تعلیم اسماء؛ مرحله امر به فرشتگان به سجده برای آدم و عصیان ابلیس؛ که این دو امر حظیره‌القدس الهی و مقام وحدت انجام شده است. مقام بعدی، اسکان آدم و حوا در بهشت و بهره‌مندی از زندگی در بهشت برزخی و داستان عصیان آدم؛ و مقام بعدی خروج و هبوط آنها از بهشت برزخی و سکونت آنها در روی زمین. آنچه که سبب تمایز نگاه عمیق عرفانی امام راحل است، تمایز عمیق بین کتاب آسمانی قرآن کریم و آموزه‌های عهدین است، که گذشته از تحریف عهدین، سطح نازل طرح مباحث خلقت را در تورات نشان می‌دهد. آنچه را که امام خمینی ﷺ در مباحث عصیان آدم ﷺ با نگاه عرفانی مطرح فرمودند، در واقع یک نوع تفسیر باطنی قرآن کریم است؛ ضمن اینکه می‌فرمایند: قضایایی که قرآن در حکایت آدم و شیطان و هبوط آدم دارد، ظاهر آن مراد نیست؛ بلکه اینها حقائق از رموز قرآنی است و باید سعی کرد تا معنای آن را فهمید (اردبیلی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۱۳).

و نیز در جای دیگر می‌فرمایند: بهتر و قریب‌تر در آیات رمزی قرآنی مانند: «وعصی آدم ربّه فعوی»، و کیفیت اکل از شجره و اغوی شیطان و غیره، آن است که بر آنچه اهل طریقت گویند، منزل باشد (همان، ص ۱۱۹).

روشن شد که تفسیر و تأویل‌های عرفانی نوعی رمزگشایی از قرآن کریم است و در خصوص داستان حضرت آدم ﷺ در بهشت، باید همین

نکته مهم این است که هدف خلقت انسان، استقرار او روی زمین بود، تا با سیر کمالات خود مجدداً به لقاء حق و خطیره‌القدس و بهشت موعود برسد. پس قرار نبود که حضرت آدم ﷺ برای همیشه در بهشت برزخی بماند؛ بلکه باید به درخت ممنوع نزدیک می‌شد و از آن می‌خورد تا فلسفه هبوط تحقق پیدا کند. پس باید توجه آدم از جذبۀ ربوبی و مقام فناء به سمت هبوط به زمین برمی‌گشت؛ تا نسل و ذریه او در روی زمین پراکنده شوند؛ تا کسب کمالات در قوس صعود از دل طبیعت ممکن گردد.

پس او را از بساط قرب قبل از تنزل، تبعید و به توجه به طبیعت دعوت کردند، تا آنکه وارد حجب ظلمانیه گردد؛ زیرا تا وارد حجاب نشود، خرق آن نتواند کرد. قال الله تعالی: «قَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین: ۴)، ردّ به اسفل السافلین که آخرین حجب ظلمانیه است، از جامعیت این اعجوبه الهیه است و لازمه تعلیم اسماء و صفات در حضرت علمیه است (همان، ص ۴۶).

فلسفه خلقت انسان، استقرار او روی زمین برای رسیدن به مقام احسن التقویم بود؛ پس باید به روی زمین می‌آمد، و لازمه روی زمین آمدن، خروج از وحدت فناء و توجه به کثرت اسماء و صفات بود.

امام راحل می‌فرماید که گناه آدم از قبیل خطیئات دیگران نبوده و شاید گناه طبیعی هم نبوده؛ بلکه یا خطای توجه به کثرت بوده که این کثرت در واقع همان شجره طبیعت و عالم دنیا است و یا توجه به کثرت اسمائی پس از جذبۀ فنائی ذاتی بوده است. اما این توجه به کثرت و توجه به دنیا، شایسته مقام محب و مقام صفی‌الله و مخصوص قرب خداوند نبوده، و خداوند متعال هم به اقتضای غیرت حبیبی عصیان و غوایت او را در همه عوالم و در لسان همه انبیاء ﷺ اعلان کرده است که: «وَوَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» (طه: ۱۲۱):

پس خطیئه آدم و آدم‌زادگان را چنانچه مراتب و مظاهری است که اول آن مرتبه توجه به کثرت اسمایی و آخرین مرتبه آن اکل از شجره منهیه است که صورت ملکوتی آن درختی است که در آن انواع اثمار و فواکه و صورت ملکوی آن طبیعت و شئون آن است و حب دنیا و نفس که اکنون در این ذریه است، از شئون همان میل به شجره و اکل از آن است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۷۲).

امام راحل هبوط آدم و خروج از بهشت و توجه به مقام کثرت را برای نجات ذریه خودش می‌داند و در نهایت آن را هم به امر الهی می‌داند. ذریه آدم باید به زمین بیایند تا در قوس صعود مقام کمالی را

مسیر پیموده شود؛ گرچه قرآن کریم در داستان‌ها و حکایت‌های هم، مسائل عمیق را به لسان عرفی مردم بیان می‌فرماید، که عامه مردم به مقدار فهم خودشان، نصیبی از حقایق داشته باشند.

پس آنها حقائق غیبیه را نازل می‌فرمایند تا به درجه محسوسات و مأنوسات عامه مردم رسانند؛ تا آنها که در این درجه هستند، حظی از عالم غیب به اندازه خود ببرند؛ لکن بر متعلمان علوم آن بزرگواران و مستفیدان از افادات قرآن شریف و احادیث اهل عصمت ﷺ لازم است که برای شکر این نعمت و جزای این عطیت، معامله به مثل کرده، صورت را به باطن ارجاع و قشر را به لب و دنیا را به آخرت برگردانند» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷، ص ۶۱).

با این مقدمه نظرات شریف امام راحل را در دو مقام مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ یکی مقام عصیان آدم ﷺ و تأثیر این عصیان بر ذریه او، و دوم، راه نجات از آثار عصیان بر ذریه آدم ﷺ.

۱۰. مقام اول: بررسی عصیان آدم ﷺ در بهشت برزخی

امام راحل با تاسی به آیات شریفه الهی و خلق آدم ﷺ به عنوان خلیفه خداوند و مقام تعلیم اسماء، دو مقام را برای حضرت آدم ﷺ تصویر می‌کند؛ یکی، مقامی که حضرت آدم از ذات احدیت تلقی اسماء‌الله را می‌کند و با تمام وجود، محو در نور جمال و جلال الهی است؛ که این مقام را عرفاً مقام فنای فی‌الله می‌نامند و آدم ﷺ باید در این مقام، اسماء را می‌آموخت و سر برتری او بر فرشته‌های الهی نیز به همین بوده است. ولی آدم موظف بود که با آموختن این اسماء و درک مقام فناء و محو جمال و جلال خدا شدن، به زمین بیاید؛ چون او خلیفه الهی در زمین است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)؛ پس او باید به زمین هبوط کند؛ چون اگر در همان جذبۀ باقی می‌ماند، از مقام آدمیت ساقط می‌شد؛ چون دیگر نمی‌توانست به سیر کمالی در قوس صعود ناائل شود و امکان بسط رحمت الهی در این عالم برقرار نمی‌شد.

امام خمینی ﷺ می‌فرماید: اراده ازلیه تعلق گرفت که بساط رحمت و نعمت را در این نشئه بسط بدهد و فتح ابواب خیرات و برکات نماید و جواهر مخزونه نفوس عالم ملک و طبیعت را از ارض طبیعت خارج کند و ائقال آن را بیرون آورد؛ و این در سنت الهی حاصل نمی‌شد، مگر با توجه آدم به طبیعت و خروج آن از محو به صحو، و خارج شدن از بهشت لقاء و جذبۀ الهیه که اصل همه خطیئات است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۴۶).

۱۱. مقام دوم: نقش شریعت در نجات انسان‌ها از خطای آدم

امام خمینی^ع قلب انسان‌ها را محل تجلی حق تعالی می‌داند و تا این قلب تطهیر نشود، انسان نمی‌تواند به وادی «ایمن» برسد و قابل تجلی و شهود و حق تعالی گردد؛ و تطهیر قلب که باطن انسان است، بدون تطهیر ظاهر انسان که همان رعایت کامل شریعت و سنن الهی است، امکان‌پذیر نیست؛ چون تطهیر ظاهر، مقدمه تطهیر باطن است؛ زیرا انسان حقیقتی است متشکل از نفس و بدن؛ هم نفس در بدن اثر می‌گذارد و هم بدن در نفس انسان اثر گذار است. اما چون تمام حرکات و سکانات انسان و گفتار و رفتار و نیات و قصد انسان، در واقع از قلب انسان سرچشمه می‌گیرد و قلب انسان نسبت به بدن انسان مانند مرکز فرماندهی است که تمام دستورات از آنجا صادر می‌شود؛ و اگر قلب تطهیر شود و به نور الهی روشن گردد، رفتار و گفتار و کردار انسان‌ها نورانی می‌شود و این نور هم در افراد و هم در محیط و هم در بدن خود شخص اثر می‌گذارد.

امام خمینی^ع شریعت را در واقع تطهیر خطایی می‌داند که آدم مرتکب شد و این خطای طبیعی در ذریه و نسل آدم اثر گذاشت و این خطا باید تطهیر و تنزیه شود:

.... با این وصف، این همه تطهیر و تنزیه لازم است برای خود و ذریه اش، که در صلب او مستکن بودند و در خطیئه شرکت داشتند؛ بلکه پس از خروج از صلب نیز شرکت کردند؛ پس خطیئه آدم و آدم‌زادگان را مراتب و مظاهری است - چنانچه اول مرتبه آن توجه به کثرت اسمائیه و آخر مظهر آن اکل از شجره منهیه است که صورت ملکوتی آن درختی است که در آن انواع اثمار و فواکه است، و صورت ملکی آن طبیعت و شئون آن است؛ و حب دنیا و نفس که اکنون در این ذریه است، از شئون همان میل به شجره و اکل آن است؛ همین‌طور از برای تطهیر و تنزیه و طهارت و صلوة و صیام آنها، که برای خروج از خطیئه پدر که اصل است، مراتب بسیاری است، مطابق مراتب خطیئه» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۷۲).

پس ضرورت شریعت برای تطهیر جسم و روح انسان است؛ انسانی که از بارگاه قدس ربوبی خارج شده و در چاه طبیعت افتاده است. حال برای رهایی از این ظلمت‌کده و رسیدن به معراج قدس و نور الهی، باید هم بیرون خود را با شریعت تطهیر سازد و هم درون خود

طی کنند و این بدون هبوط به زمین امکان‌پذیر نخواهد بود؛ اگر چه برای مثل آدم^ع توجه به کثرت خود نوعی گناه است.

اگر انسان در قضیه آدم^ع مجموع حکایت را ملاحظه کند، می‌یابد که معنای «عصی آدم ربّه فغوی» چیست و خطیئه ای که از آدم سرزده چه بوده است:

آن خطیئه، توجه به کثرت طبیعت و توجه به وجهه کثرت برای نجات ذریه خود بوده است؛ و لازم بود که از مقام شامخ به یک مأوای نازل توجه داشته باشد؛ هم به الله توجه داشته باشد و هم به ذریه خود توجه داشته باشد...

می‌توان گفت خطیئه آدم از همان تعلیم اسماء شروع گردید؛ زیرا توجه به اسماء هم نوعی خطیئه است؛ چون انقطاع از آن جذبه، که فنای در ذات و هویت و اصل الحقیقه باشد، حاصل شده است که در آن مقام شامخ هیچ غیر و اغیاری نیست...

پس این خطیئه توجه به کثرت و غیریت است که آدم را مستعد کرد تا شیطان را که خیال‌الکل باشد، به خود متوجه ساخته و به عالم طبیعت متوجه کند... و این کثرت است که توجه را جلب و انقطاع از مقام قدسی را فراهم می‌آورد؛ و این مقام، مناسب نبود؛ ولی برای تربیت امت و ذریه، ناچار بود به این مقام توجه کند؛ گرچه شرک می‌آورد (اردبیلی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۵۴۵).

امام راحل با استناد به آیه شریفه قرآن که: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین: ۴) معتقدند که این انسان و اعجوبه خلقت، دارای دو فطرت و جبلت هستند؛ که یکی اصلی و دیگری تبعی است و این در واقع براق سیر و حرکت به طرف مقام قرب الهی است و باید انسان از مقام بهشت لقاء حق خارج می‌شد و تا عالم ملک و ظلمت طبیعت پایین می‌آمد، تا بتواند جواهر مخزونه نفوس عالم ملک را از ارض طبیعت خارج کند و افعال آن را بیرون بیاورد؛ و این سنت الهی حاصل نمی‌شد، مگر اینکه آدم به طبیعت و مقام اسفل السافلین توجه کند. پس خداوند شیطان را بر او مسلط کرد تا او را دعوت به این شجره کند، و قوای داخلی و شیطان خارجی سبب شدند که او از مقام قرب تبعید گردد و در چاه طبیعت گرفتار شود و وارد حجب ظلمانیه گردد؛ زیرا تا وارد حجاب ظلمانی نشود، نمی‌تواند آن را خرق کند و اسفل السافلین آخرین حجب ظلمانیه است که انسان در آن هبوط کرده است.

را؛ و ضمن پاک شدن از ارجاس صوریه، باطن خود را از ارجاس و قذارات شیطانیه پاک سازد و با آب رحمت حق، درون و بیرون خود را پاک و مطهر سازد.

امام راحل در همین راستا می‌فرمایند: «و چون آدم از ظهور ملکوتی ایجابی به توجه به ملک خود، خارج شد، محدث به حدت اکبر و مجنب به جنابت عظمی گردید؛ و چون این توجه در حضرت مثال یا بهشت متمثل شد، دنیا به صورت شجره در آمد و آدم با مشی بهسوی آن و برداشتن و بر سر نهادن و اعظام کردن آن، مبتلا به خطیئه شد. پس این خطیئه را و مواد آلودگی به آن را باید خود و ذریه او، خصوصاً این امت که خیر امم و عارف به اسرارند، از نور اولاد اطهار^ع جبران کنند. پس موارد آلودگی ظاهر را باید تطهیر کند به آب طاهر نازل از حضرت رحموت، و موارد آلودگی باطن و قلب را باید تطهیر کند به آب تجلیات از حضرت لاهوت» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۴۶).

با توجه به این قذارتی که از توجه به دنیا و عالم ملک در فرزندان آدم^ع پدیدار گشت، خداوند متعال شریعت را برای تطهیر نفوس انسان‌ها خصوصاً این امت، که بهترین امت فرزندان آدم^ع هستند، نازل فرمود تا به وسیله وضو و غسل و روزه و زکات و... انسان‌ها از آلودگی و قذارت پاک شوند و با انجام فریضه الهی تطهیر گردند و بتوانند از چاه طبیعت بیرون بیایند تا شایسته معراج نوری و حریم قدس الهی گردند.

بنابراین تشریح بسیاری از احکام، ریشه در داستان پررمزوراز حضرت آدم^ع در بهشت و ارتکاب عصیان و خوردن درخت ممنوعه دارد و همان واقعه سبب جعل و تشریح بسیاری از تکالیف الهی شده است. امام^ع در خلال کتاب‌های مختلف خود، خصوصاً *آداب الصلوة* و *سر الصلوة* و *شرح جنود عقل و جهل* به این مسئله می‌پردازند که نمونه‌هایی از آن، که جعل و قرار دادن شریعت برای رهایی از اثرات آن عصیان در بهشت است، بازگو می‌شود. در باب حکمت وضو در *آداب الصلوة* می‌فرمایند: «جاء نفر من اليهود الی رسول الله^ص فسلوه عن مسائل و کان فیما سألہ ان قال: لای شیء امرالله تعالی بالاغتسال من الجنابه و لم یأمر بالغسل عن العائط و البول؟ فقال رسول الله^ص: ان آدم^ع لما اکل من الشجرة، دب ذلك فی عروقه و شعره و بشره، فاذا جامع الرجل اهله، خرج الماء من کل عرق و شعره فی جسده، فوجب الله عزوجل علی ذریته الاغتسال من الجنابه الی یوم القیامه» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۷۴).

فقال النبی^ص: لما وسوس الشیطان الی آدم^ع و دنا من الشجرة، فنظر الیها، ذهب ماء وجهه. ثم قام و مشی الیها، و هی اول قدم مشت الی الخطیئه، ثم تناول بیده منها ما علیها و اکل، فتطایر الحلی

و الحلل عن جسده. فوضع آدم یده علی أم رأسه و بکی. فلما تاب الله علیه، فرض الله علیه وعلی ذریته تطهیر هذه الجوارح الاربع فامرالله عزوجل بغسل الوجه. لَمَا نظر الی الشجرة، و امره بغسل الیدین الی المرافقین، لما تناول بهما. و امر بمسح الرأس. لما وضع یده علی أم رأسه و امره بمسح القدمین، لما مشی بهما الی الخطیئه (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۷۰).

در این حدیث علت جعل وضو را خداوند متعال برای این قرار داد که آدم^ع اول قدمی را که برای گناه برداشت و با دست خودش آنچه را که در آن درخت بود، چید و خورد؛ پس زینت و زیور از جسمش پرواز کرد و آدم دست خود را بالای سرش گذاشت و گریه کرد؛ پس چون خداوند توبه او را قبول کرد، واجب کرد بر او و بر فرزندان که این چهار عضو را پاکیزه و تطهیر کنند؛ و امر کرد که دست‌ها و صورت را بشویند و سر و پاها را مسح کنند. همچنین در باب علت وجوب روزه باز در روایتی وارد شده است که یکی از یهودیان از رسول اکرم^ص سؤال می‌کند که به چه علت خداوند بر امت تو سی روز روزه را واجب کرده است؟ پیامبر خدا^ص در جواب می‌فرمایند: همانا آدم^ع چون از آن درخت ممنوع خوردند، سی روز در شکم او باقی ماند، و خداوند متعال سی روز روزه و تشنگی و گرسنگی را بر آدم و فرزندانش واجب فرمود و فقط از باب تفضل اجازه داد تا شب‌ها غذا بخورند، تا سبب تطهیر و پاک شدن آدم و فرزندان از آن شود.

در مورد حکمت وجوب غسل می‌فرمایند: «جاء نفر من اليهود الی رسول الله^ص فسلوه اعلمهم عن مسائل، و کان فیما سألہ ان قال: لای شیء امرالله تعالی بالاغتسال من الجنابه و لم یأمر بالغسل عن العائط و البول؟ فقال رسول الله^ص: ان آدم^ع لما اکل من الشجرة، دب ذلك فی عروقه و شعره و بشره، فاذا جامع الرجل اهله، خرج الماء من کل عرق و شعره فی جسده، فوجب الله عزوجل علی ذریته الاغتسال من الجنابه الی یوم القیامه» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۷۴).

در باب حکمت غسل فرمودند: چون آدم از درخت ممنوعه خوردند، در رگ‌ها و پوست و موی او نفوذ کرد و چون مرد با همسرش همبستر شود، آب (نطفه) از همه رگ و موی و پوست او خارج شود؛ برای همین، خداوند متعال امر کردند که بعد از جنابت، غسل انجام شود؛ تا بدن تطهیر گردد. نیز در مورد حج در روایات آمده است که بعد از هبوط آدم و حوا به زمین، آدم^ع زیاد می‌گریست و در فراق بهشت زیاد ناله و زاری می‌کرد؛ جبرئیل بر ایشان نازل شد و به آدم^ع دلداری داد و محاذی عرش الهی

در روی زمین، مکان کعبه را معین فرمود تا آدم با اعمال حج مجدداً صعود به عرش الهی و حظیرةالقدس کند.

بنابراین نجات انسان از رجس عصیان آدم ابوالبشر، وابسته به عمل به شریعت و احکام ظاهری اسلام است و احکام الهی، خصوصاً احکام آخرین دین آسمانی و شریعت نبوی ﷺ، کامل‌ترین شریعت است که انسان با انجام آنها، از پلیدی و رجس آثار عصیان نجات پیدا می‌کند. شریعت برای تطهیر ظاهر، و تطهیر ظاهر برای تطهیر باطن است و هم قلب انسان تطهیر می‌شود و هم قالب انسان؛ یعنی هم تطهیر ظاهر است و هم تطهیر باطن؛ که درواقع عمده و قصد نهایی تطهیر قلب و باطن انسان هاست.

بررسی دو نظریه

الف. عصیان

با طرح پولس و نظر شریف امام راحل روشن می‌شود که اولاً گناهی را که حضرت آدم در بهشت برزخی انجام داد، گناه به معنای تشریحی نبود؛ زیرا در بهشت برزخی، هنوز دینی تشریح نشده بود و شریعتی نیامده بود تا مخالفت با آن، گناه محسوب شود؛ چون خداوند بعد از دستور هبوط به آدم و حوا و آمدن آنها روی زمین، می‌فرماید: «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْيْ هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَّ لَا يَشْقَى» (طه: ۱۲۳). گناه و ضلالت بعد از آمدن هدایت تحقق پیدا می‌کند و هدایت بعد از آمدن انسان به روی زمین، معنا می‌یابد؛ پس آنچه که در بهشت برزخی و قبل از هبوط انسان بوده، امر ارشادی و یا به تعبیر امام خمینی ﷺ توجه به کثرت بوده است؛ و این توجه به کثرت گرچه خود نوعی عصیان محسوب می‌شود، چون روی برگرداندن از محبوب است؛ ولی باید این عصیان انجام می‌شد؛ چون آدم و فرزندان او برای رسیدن به کمال و طی کردن مدارج تعالی و رسیدن به قرب ربوبی، باید به زمین می‌آمدند تا این امر تحقق پیدا کند. این نگاه کاملاً با برداشت پولس متفاوت است که ارتکاب درخت ممنوعه را دلالت بر گناه و عصیان و نافرمانی تشریحی فرض کرد و حضرت آدم ﷺ را غیرمعصوم و گناهکار دانست؛ که این گناه، هم ذات و سرشت آدم و حوا را آلوده کرد و هم در نطفه و نسل آنها اثر گذاشت و هر فرزندی که زاده می‌شود و به دنیا می‌آید، درواقع دارای سرشتی ناپاک از پدر و مادر ناپاک است؛ و این ذات آلوده، نتیجه گناه و عصیان آدم ﷺ در بهشت بوده است. اما امام راحل این عصیان را به این معنا که بعد از توجه به وحدت، نگاه نباید به سمت کثرت معطوف می‌شد، تفسیر می‌کند، و آن شجره درواقع تجسم دنیا بوده است؛ گرچه از ارتکاب آن چاره‌ای هم نبوده است.

ب. ذات و سرشت

امام خمینی ﷺ هم معتقد است این عصیان در نطفه و فرزندان و نسل حضرت آدم ﷺ موثر بوده است و هر نسلی و هر انسانی که متولد می‌شود، این توجه به کثرت و توجه به طبیعت در وجود او قرار دارد؛ با این تفاوت مهم که امام راحل معتقد است انسان دارای یک فطرت مخموره و پسندیده است و یک فطرت محجوبه؛ فطرت مخموره همان فطرت اساسی و اصلی انسان است که خداوند با «فطرت الله» از آن نام برده است و این فطرت اساس و سرشت انسان‌ها را تشکیل می‌دهد، که انسان را طالب کمال و علم معرفت و آگاهی... می‌کند. در مقابل آن، طبیعت و فطرت محجوبه قرار دارد که اگر به این فطرت خدایی بی‌اعتنایی می‌شود، این فطرت کم‌کم در حجاب قرار می‌گیرد و میل به طبیعت و شهوات و دنیا در نهاد انسان بالا می‌آید. پس برخلاف نظر پولس که سرشت انسان‌ها را آلوده و گناهکار می‌دانست و فطرت و ذات اولی تمام انسان‌ها را آلوده به گناه قلمداد می‌کرد و معتقد بود که اصولاً انسان‌ها گناهکار به دنیا می‌آیند؛ امام خمینی ﷺ معتقد است که تمام انسان براساس فطرت الهی و فطرت پاک توحیدی به دنیا می‌آیند و این فطرت الهی با ذات و سرشت انسان‌ها آمیخته شده و مخمور شده است. بله، چون انسان‌ها ترکیبی از نفس و بدن هستند، میل و گرایش به دنیا و توجه به کثرت و طبیعت هم در نهاد انسان‌ها وجود دارد؛ که اگر فطرت الهی و عقل درونی دفن شود و در حجاب قرار بگیرد، میل به طبیعت و کثرت و دنیا و شهوات در انسان برجسته می‌شود و او را به عصیان و طغیان می‌کشاند. بنابراین برخلاف نظر پولس، امام ﷺ ذات و سرشت همه انسان‌ها را پاک می‌داند؛ ولی آلودگی میل به دنیا و طبیعت با انسان همراه است که برای رسیدن به قدس الهی، باید این آلودگی تطهیر شود.

ج. شریعت در نگاه پولس و امام خمینی ﷺ

روشن شد که دو دیدگاه کاملاً متفاوت در مورد شریعت از نگاه پولس و امام خمینی ﷺ وجود دارد. پولس با توجه به اعتقاد به گناه ذاتی و به بردگی رفتن انسان توسط گناه، معتقد است که شریعت درواقع نوعی تنبیه و تکلیف از ناحیه خداوند در قبال آن عصیان بود. او شریعت را شریعت گناه می‌شمارد و شریعت مرگ (رومیان، ۲:۸)؛ و از طرف دیگر شریعت را بی‌خاصیت و بی‌فایده می‌شمارد، چون معتقد است انسان بنده گناه است و تا زمانی که اسیر و غلام گناه است، نمی‌تواند به سخنان شریعت گوش دهد؛ یعنی شریعت چیزی را می‌گوید، ولی قدرت انجام شریعت را ندارد؛ چون در دستان گناه اسیر است (رومیان، ۷:۱۴).

ولی امام خمینی^ع معتقد است که وضع شریعت در دین، در واقع ریشه در همان داستان حضرت آدم^ع دارد. احکام شریعت مانند نماز و روزه و زکات و حج و... در واقع برای تطهیر انسان از آثار گناه نخستین هستند. آن هم نه گناه به تفسیر مسیحی، بلکه گناه و توجه به کثرت که عصیان اهل معرفت و اهل توحید است؛ نه گناه به معنای کلامی و دینی. امام^ع شریعت را تطهیر ظاهر و باطن انسان می‌داند و از بین بردن رجس و پلیدی که با نگاه به درخت ممنوعه و حرکت به طرف آن و برداشتن میوه و خوردن آن، در انسان به وجود آمد، و شریعت سبب تطهیر این آلودگی می‌شود. با انجام شریعت کدورات و موانع قرب الهی انسان برداشته می‌شود. با عمل به شریعت درون انسان پاک می‌گردد، و با پاک شدن درون، انسان شایستگی و استعداد حضور مجدد را در بارگاه الهی پیدا می‌کند. بنابراین اگر کسی به شریعت، خصوصاً شریعت کامل‌ترین دین الهی - دین اسلام - که برای بهترین امت‌ها نازل شده است - یعنی امت اسلام - عمل نکند، همچنان در پلیدی و آلودگی دوری از حق و از ساحت قدس الهی باقی می‌ماند، و نمی‌تواند مجدداً به آن بارگاه راه یابد.

نتیجه‌گیری

با بیانات گذشته روشن گردید که تئوری نجات در آموزه مسیحیت پولسی با تئوری نجات در اسلام تفاوت دارد. تئوری نجات در مسیحیت پولسی در واقع نجات از آتش جهنم در روز قیامت نیست؛ بلکه نجات از اسارت گناه نخستین است؛ گناهی که سرشت همه انسان‌ها را تغییر داده است و آنها را آلوده کرده است و آنها را به چنگال مرگ سپرده است. در مسیحیت پولسی، نجات یعنی ایمان به تجلی عیسی مسیح به‌عنوان خدای پسر که برای نجات همه انسان‌ها و رهایی آنها از گناه نخستین، از طریق رحم زن به زمین آمد و با رفتن روی صلیب و ریخته شدن خورش، گناه تمام بشریت را خرید و از آن پس سرشت‌ها پاک شدند و انسان‌ها از اسارت گناه ذاتی آزاد شدند و شریعت برداشته شد و با انجام مراسم عشای ربانی و غسل تعمید، تمام انسان‌ها روز قیامت به بهشت داخل می‌شوند؛ به شرطی که به عیسی، خدای پسر ایمان بیاورند.

ولی تئوری نجات در اسلام، خلاف آموزه‌های پولس است؛ چه اینکه اولاً تمام انسان‌ها با فطرتی پاک و توحیدی به دنیا می‌آیند، و ثانیاً انسان با اراده و اختیار خود یا دعوت دین و وحی را می‌پذیرد و یا با اراده و اختیار خود، ضلالت را انتخاب می‌کند و تمام انبیا آمدند تا چراغ هدایتی برای انسان‌ها باشند و انسان‌ها را از جهنم نجات دهند.

تئوری نجات در اسلام، نجات از ضلالت و نجات از جهنم در روز قیامت است، و یکی از راه‌های این نجات، عمل براساس وظایف دینی است؛ یعنی ایمان به گزاره‌های اعتقادی و متصف شدن به صفات اخلاقی و عمل به احکام عبادی و دستورات شرعی. بنابراین تئوری نجات در مسیحیت پولسی بر اصل غیرصیحیحی استوار است و آن گناه ذاتی و سرشت آلوده انسان‌هاست، درحالی که تئوری نجات در اسلام براساس ایمان و عمل صالح است، و انسان‌ها با ایمان و عمل و یا کفر و چشم‌پوشی، برای خود یا بهشت را می‌سازند و یا جهنم را، و خداوند دین و شریعت را بعد از هبوط انسان به روی زمین، برای نجات انسان‌ها از رنج و درد و ضلالت و گمراهی فرستاده است؛ و راه نجات انسان‌ها فقط در ایمان به وحی و عمل به فرامین الهی و انجام شریعت نبوی خلاصه می‌شود.

منابع

- کتاب مقدس، بی‌تا، ترجمه هزاره نو، انتشارات ایلام.
 اردبیلی، سیدعبدالعزیز، ۱۳۸۵، *تقریرات فلسفه امام خمینی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^ع.
 ایلخانی، محمد، ۱۳۷۴، «پولس»، *ارغنون*، ش ۵۰ ص ۳۹۳-۴۱۴.
 آشتیانی، سیدجلال‌الدین، ۱۳۸۹، *تحقیقی در دین مسیح*، تهران، نگارش براتل، جورج، ۱۳۸۱، *آئین کاتولیک*، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
 پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶، *عقل و اعتقادات دینی*، ترجمه ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
 دورانت، ویل، ۱۳۶۶، *تاریخ تمدن*، ترجمه پرویز داریوش، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۹۹۸م، *مفردات الفاظ القرآن الکریم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 زارع‌پور، اسماعیل، ۱۳۷۵، *گناه نخستین*، مشهد، آستان قدس رضوی.
 صادق‌نیا، مهرباب، ۱۳۸۴، *قرآن و کتاب مقدس*، قم، هاجر.
 کاویانی پویا، حمید، ۱۳۹۹، «مفهوم و ماهیت گناه نخستین در ادیان و اساطیر»، *الهیات تطبیقی*، دوره یازدهم، ش ۲۳، ص ۱۲۷-۱۴۸.
 معین، محمد، ۱۳۹۳، *فرهنگ فارسی معین*، تهران، امیرکبیر.
 موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۰، *آداب الصلاة*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^ع.
 —، ۱۳۷۷، *شرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^ع.
 —، ۱۳۷۸، *سرالصلاة*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^ع.
 میرتبار، سیدمرتضی، ۱۳۹۴، *بررسی گناه نخستین در ادیان ابراهیمی*، قم، جامعه المصطفی العالمیه.
 میشل، توماس، ۱۳۸۲، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
 نیچه، فریدریش، ۱۳۷۶، *دجال*، ترجمه فروزنده دولیتاری، تهران، نیک فرجام.